

نقد

دوستی عترافات

عبدالعلی دست‌غیب
مطالعات فرہنگی
نوم انسانی

عبدالعلی دست‌غیب



آگوستین (۳۵۴-۴۳۰ میلادی) فیلسوف، عارف، الهی‌دان و نویسنده مسیحی، از کسانی است که در انتقال دادن اندیشه‌های باستانی به متفکران قرون وسطی سهم به سزایی داشته است. او در شهر تاگاسته در شمال آفریقا در محدوده قدرت امپراطوری روم در خانواده‌ای متوسط به دنیا آمد. پدرش "پاتریسیوس" از اعضای شورای محلی شهر و غیرمسیحی و مادرش "مونیکا" مسیحی با ایمانی بود که هر دو به پرورش و آموزش او توجه داشتند. او برادر و خواهری نیز داشته است. مادر آگوستین او را در کودکی به سلک مسیحیان در حال آموزش در آورد و زمانی که او بیمار بود، می‌خواست وی را غسل تعمید دهد، اما این کار به تعویق افتاد و الهی‌دان مسیحی، مدتها بعد غسل تعمید یافت.

آگوستین به آموختن "بلاغت" (سخنوری) و خواندن چیچرو، ویرژیل و سالستوس پرداخت و در کار سخنوری، وعظ و خطابه و زبان لاتین مهارت یافت. هدف او و خانواده‌اش در چنین آموزش‌هایی این بود که وی به مقام مهم اداری برسد و ثروتی به دست آورد، ولی آگوستین شخص ناآرامی بود و پس از گذراندن ماجراهایی بسیار و دست یازیدن به خطاهای بسیار به دیانت بازگشت و به مقام اسقفی شهر هیپو (بندری در شمال آفریقا) رسید و در زمانی که واندالها بندر هیپو را در محاصره خود داشتند، در گذشت. او کتابهای بسیار نوشته است که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از: **اعترافات** (در حدود ۴۰۰ م.)، **درباره اقلیم سه‌گانه** (میان سالهای ۳۹۸ تا ۴۱۶)، **کشور خدا** (بین سالهای ۳۱۴ تا ۴۱۶) و نوشته‌هایی بر ضد مانویان، پلاگیوسها و فرقه دو نایسته‌های آفریقای شمالی (پیروان اسقف دوناتوس). اندیشه‌های آگوستین بر پایه‌ی گرویدن او به دین مسیح شکل گرفته است، اندیشه و آئینی که مادرش در دوره کودکی به او القا کرد و وی همه عمر را، در کار کاوش و سپس گروش به آن گذراند.

در جوانی بسیار مشتاق بود از زندگانی لذت ببرد و از هوسها و امیال خود پیروی می‌کرد، و برای کسب ثروت و شهرت می‌کوشید و به گفته خودش، از نوزده سالگی تا بیست و هشت سالگی از راه راست بیرون شده بود و به نوبه خود دیگران را نیز گمراه کرده بود. او حتی دوره کودکی خود را آلوده به گناه می‌داند. از گناهان او یکی همین بوده است که با جماعتی از کودکان نیمه شب به باغ همسایه می‌رود و شمار زیادی گلابی می‌دزد و له می‌کند و به دور می‌ریزد و در این کار انگیزه او علاقه به شرارت بوده است. به باور او، انسان شریر است و حتی کودک نوزاد نیز گناهکار است. گناهان دوره‌های کودکی و جوانی روح او را زخم می‌زند، بیمار می‌شود و با نومییدی به جستجوی چیزهای مادی و دنیوی می‌پردازد. معشوقه‌ای می‌گیرد و به امیال شهوانی تسلیم می‌شود. از معشوقه کودکی به دنیا می‌آید که آگوستین سخت او را دوست می‌دارد و در پرورش او می‌کوشد. به آئین مانوی می‌گردد و تمناهای مادرش را نادیده می‌گیرد و به مسیحیت پشت می‌کند و به تبلیغ افکار مانویان می‌پردازد و نوشته‌های نویسندگان دوره "شُرک" [ادیان اسطوره‌ای امپراطوری روم] را می‌خواند و به حافظه می‌سپارد.

آگوستین جستجوگر است. عمری می‌کوشد به حقیقت برسد اما حقیقت بر او جلوه‌گر نمی‌شود. آثار فیلسوفان و نویسندگان و سخنورانی مانند چیچرو را با دقت می‌خواند، از آنها محظوظ می‌شود، اما روح تشنه او سیری نمی‌پذیرد. به هر سوی که می‌رود، اضطراب و حیرت به سراغش می‌آید تا اینکه روزی که سرگردانی‌اش به مرز بیچارگی رسیده، طوفان درونی‌اش به باران اشک می‌انجامد. به حیاط می‌رود و در آنجا از خانه همسایه آواز سیری را می‌شنود که می‌گوید: «بردار و بخوان!» او چنان که گویی از فرمانی غیبی فرمان می‌برد، نوشته سن پل را به دست می‌گیرد و باز می‌کند و دیدگانش به این جمله می‌افتد: «راه مسیح را در پیش گیرید و دل در هوسهای تن مبنیدید.» او چون به پایان جمله می‌رسد، روشنایی یقین، دلش را فرا می‌گیرد و تصمیم به گرویدن به دین مسیح در ژرفای وجودش راه می‌یابد. به این ترتیب گرویدن به مسیحیت بنیاد اندیشه این متفکر الهی‌دان می‌شود.^۳

فرهنگ و نظام آموزشی آگوستین، دو سرچشمه دارد که محرک درونی تفکر او را فراهم می‌آورد. جستجوی او برای حقیقت و دانش در هیجده سالگی با خواندن رساله‌ای از چیچرو آغاز می‌شود (رساله مقفود شده چیچرو، «هورتسیوس» نام داشته است). این رساله چنان تأثیری بر او می‌گذارد که آگوستین هرگز آن را فراموش نمی‌کند. او خود می‌نویسد:

«با چیچرو آشنا شدم که روح نوشته‌هایش را همگان به تقریب ستایش می‌کردند. در رساله "هورتسیوس" مطالعه فلسفه سفارش می‌شود. این کتاب نظر مرا نسبت به زندگانی متحول کرد... به ناگهان رویاهای پوشالی‌ام، جذابیت خود را از دست داد و دلم از اشتیاقی سوزان و غریب به آموختن دانش فلسفه جاودانی (حکمت خالده) به تپش افتاد. از ژرفنایی که در آن فرو افتاده بودم، خود را بر می‌کشیدم تا به سوی خدا باز گردم.»^۴

آگوستین البته در محدوده فلسفه و محتوای رساله چیچرو متوقف نمی‌شود، بلکه آنها را ابزاری می‌سازد برای سلوکی به سوی حقیقت مسیحی، و بازگشت به سوی خدا. او در حدود سال ۳۸۶ به دین مسیح می‌گردد و سال بعد غسل تعمید می‌بیند. کار و بار آموزشی او در زمینه سخنوری، وی را به سرزمین ایتالیا، نخست به روم و سپس به میلان می‌کشاند. در این دوره فریفته افکار مانویان است، افکاری که بعدها وی از آن روی بر می‌گرداند و پیروی و آموزش دادن آن را از جمله گناهان بزرگ خود می‌شمارد. روی گرداندن کامل او از دین مانسی، زمانی روی می‌دهد که در میلان با امبروز آشنا می‌شود. امبروز، مسیحی نو افلاطونی است و آگوستین را با اندیشه‌های پلوتینوس آشنا می‌کند. از نظرگاه آگوستین فلسفه پلوتینوس به شرطی که در آن اندک تغییری داده شود، به فلسفه مسیحی تبدیل می‌گردد.

آگوستین اندیشمندی است که در سراسر زندگانی در جستجوی "حقیقت" است و سرانجام این حقیقت را در دین مسیحیت می‌یابد. از اینجا به بعد، هم با مانویان به مبارزه برمی‌خیزد و هم با باور کسانی که فرامین کلیسای کاتولیک را نمی‌پذیرند. از نظر او "بیرون

از کلیسا رستگاری وجود ندارد. با این همه او فیلسوف نیز هست و همراه با پلوتینوس، زمانی که به اندیشیدن روی می‌آورد، می‌گوید معنای فلسفه در "اندیشه خدا و روح بودن" است. هدف انسان رسیدن به نیکبختی است از راه شناخت چیزهای همیشگی و لگام زدن به نیروی تصور و خیال و هوسها، به منظور رسیدن به آنچه معنوی و جاودانی است. از نظر او همچنان که پلوتینوس نیز گفته بود، خدا علت همه چیزهاست و سرچشمه هستی همه باشندگان. او در مقام "نیک مطلق" منشأ نیکی است.

ماجرای زندگانی آگوستین و تحول اندیشه او را در کتاب "اعترافات" می‌بینیم. این کتاب در ادب جهانی مرتبه‌ای بلند دارد و نمونه والای این قسم نوشته‌هاست. در این کتاب ایمانی پاک و پرشور موج می‌زند. او حسب‌حال خود را از زمان کودکی تا رسیدن به چهل سالگی و گرویدن به دین مسیح صادقانه شرح می‌دهد، گناهان و گمراهیهای خود را بر می‌شمارد، یقینها و تردیدهایی خود را گزارش می‌دهد. از این نظرگاه که بنگریم، می‌توانیم به این نتیجه برسیم که کسانی مانند آگوستین، غزالی، گوته، روسو و تالستوی به هم مانند بودند. غزالی هم در مقام مدرس نظامیه بغداد و مدافع سنت اسلامی با اندیشه‌های معارض خلافت عباسی می‌جنگید. فیلسوفانی مانند فارابی و ابن‌سینا را محکوم می‌کرد و اهل جدل و مشاجره کلامی بود، اما مدتی بعد دچار تحول روحی شد. از بغداد گریخت و مجادله‌های کلامی را به کودکان واگذاشت و در شامات اعتکاف گزید و ده سال ریاضت و زهد ورزید و به حلقه تصوف پیوست. روسو را نیز کشاکشهای روانی به نوشتن "اعترافات" ناچار ساخت. تالستوی نیز در اعترافات خود به آگوستین مانند است اما در قدرت اندیشه از او فروتر است. تالستوی جوانی پرشور و سودا بود و با زهد و ورزشی میانه‌ای نداشت، اما نیرویی درونی

او را به جستجوی حقیقت برمی‌انگیخت و در پیرانه سری مانند آگوستین دچار نوعی وسوسه گناه شد و این فکر، زندگانی آن او را سخت طوفانی کرد.

اعترافات آگوستین فقط زندگینامه انسانی گناهکار، سودایی و جویای حقیقت نیست، بلکه کتابی است حاوی قضاوت‌هایی درباره آن زندگانی، سرشار از طرح مشکلهای فلسفی و دینی، دفاع از مسیحیت، و ارائه نوعی عرفان فلسفی - دینی که بعدها نمونه کار حسب‌حال نویسی بسیاری از زاهدان و صوفیان و عارفان شد. آگوستین به شدت با انواع انحرافهای دینی می‌جنگد و شنیدنی است که برخی از باورهای خود او، زمانی که در قرن هفدهم به وسیله "یانسن"، الهی‌دان هلندی تکرار شد، کلیسای کاتولیک آنها را انحراف و الحاد شناخت. اما پروتستانها نظرات آگوستین را پذیرفتند.

کتاب "اعترافات" حاوی سیزده دفتر است، نه دفتر از این شمار، حسب حال یا اقرار به لغزشها است. بنابراین رویدادهای داستان گونه عمده کتاب، با فصل نهم و واقعه مرگ "مونیکا"، مادر نویسنده، پایان می‌گیرد. چکیده این نه دفتر از این قرار است:

۱. کودکی نویسنده. به مدرسه رفتن او در "تاگاسته" و سپس به "مدوره"، آموزش دینی دیدن، بیماری او، به تعویق افتادن غسل تعمیدش. احساس گناه.
۲. اقامت یک‌ساله در خانه، غلیان شهوت نوجوانی. هماهنگی با کودکان سرور، دزدی گلابی.
۳. عزیمت به کار تاز و غوطه‌وری در لذتها، تلاش برای نجات

از گمراهی و امیال سودایی، خواندن کتاب "چیپرو"، علاقه و عشق به فلسفه، وارد شدن به جرگه مانویان، رنجه شدن و نگرانی "مونیکا"، تسلی "مونیکا" به واسطه دیدن رویائی که مبشر رستگاری

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



آگوستین است.

۴. منصب معلمی فن خطابه در تاگاسته، اختیار کردن زنی در مقام معشوق، علاقه به ستاره‌شناسی (نجوم)، یافتن دوستی صمیمی و مرگ او، یافتن دوستانی دیگر برای درمان درد فراق دوست، نوشتن کتاب درباره زیبایی و تناسب.

۵. شک و تردید نسبت به مانویان، دیدار با فاستیوس اسقف مانوی، ناتوانی این اسقف در حل اختلافهای موجود بین آموزشهای مانوی و واقعتهای علمی، دلزدگی شدید از آیین مانوی، عزیمت به روم برخلاف میل مادر، ادامه ارتباط با مانویان، سستی باور نسبت به آیین مانی، توجه به فلسفه نوافلاطونی، رسیدن به منصب استادی فن خطابه در میلان. شنیدن مواعظ اسقف آبروز، تأثیر پذیری شدید از نظرات آبروز، مخالفت نهائی با نظریه‌های مانوی.

۶. آمدن مونیکا به میلان، حضور منظم و پیوسته آگوستین در مکان موعظه‌های آبروز، و پیروی مونیکا از پسرش. دریافت آگوستین در زمینه نادرست بودن آموزشهای مسیحی شمال آفریقا، دریافت این نکته که همیشه نمی‌توان به معانی ظاهری کتاب مقدس بسنده کرد و برای رسیدن به ایمان باید حجابهای مادی را کنار زد. آگوستین در این زمان می‌خواهد ازدواج کند پس معشوقه‌اش را ترک می‌گوید.

۷. او هنوز نمی‌تواند آفریدگار را در مقام وجودی روحانی به تصور آورد و نیز از تبیین مشکل بدی (شر) ناتوان است. خواندن آثار افلاطونیان به او کمک می‌کند تا دریا بد "سَر" از انحراف اراده سرچشمه می‌گیرد و چیزی "جوهری" (جسمی ماندگار) نیست. مطالعه نامه‌های سن پل.

۸. گرویدن ویکتور یانوس (مترجم آثار پلوتینوس) به مسیحیت، تمایل آگوستین به پیروی از امیال و شهوتها. مسیحی شدن دو تن از سرداران دربار امپراطور به دلیل خواندن داستان آنتونی (راهب مصری)، رفتن آگوستین به باغ و شنیدن ندای کودک مسیحی می‌شود و مادر را شاد می‌کند.

۹. کناره‌گیری از مناصب، سفر با دوستان به خانه‌ای روستایی، بازگشت به میلان یک سال بعد در عید پاک، یافتن غسل تعمید، قصد سفر به آفریقا با دوستان و مادر، گفت و گو با مادر درباره زندگی پارسایان در بهشت. درگذشت مونیکا. در اینجاست که آگوستین قلم به دست می‌گیرد تا درباره مادر، پدر، دوره کودکی، امیال و شهوتهای دوره جوانی، پول و مقام دوستی، تحول روحی خود، برادری مسیحی و بزرگی آفریدگار، و نجاتبخشی عیسی مسیح و سیر روحی انسانی آلوده گناه... کتابی بنویسد، و دفتر نهم کتاب خود را با این جمله‌ها به پایان می‌رساند:

«آه، پروردگارا! بر آن خدمتگزارانت که برادران من‌اند، به ویژه بر آن عده از ایشان که این کتاب را می‌خوانند، الهام کن که بنده تو "مونیکا" را به وقت حضور در محراب از یاد نبرند و نیز شوهرش پاتریسیوس را که پیش از او جان سپرد، دعا کنند... بادا که آخرین آرزوی مادرم در نیایش همه کسانی که اعترافات مرا می‌خوانند، کامل‌تر از دعای خود من مستجاب شود!»

در همه کتاب و در این مرثیه و نیایش، آنچه اندک است، گزارش روایی و داستانی است. موضوع سلوک بدنی و روانی به سوی هدفی مطلوب، در خود موضوعی است طرفه، و می‌تواند به صورت منظومه‌ای مانند "شیخ صنعان" یا زمانی مانند "سیمای هنرمند در جوانی" اثر جویس و "اعترافات" ژان ژاک روسو به نمایش در آید. مردم عموماً این گونه آثار و نیز انواع زندگینامه‌های خود نوشت را می‌پسندند و با خواندن آنها به وجد می‌آیند. در این زمینه حتی برخی اشعار و رمانها را که به صورت روایت سوم شخص یا روایتی چند آوایی گزارش می‌شود، می‌توان نوعی اعتراف شمرد. اما مبالغه نویسنده یا پر رنگ کردن برخی از رویدادها و خاموش ماندن درباره رویدادهای دیگر، یا تبلیغ، سبب می‌شود اثر عرضه شده یا کم کم فراموش شود، یا فقط پسند شماری ویژه باشد. داستایفسکی که بسیاری از نوشته‌هایش قسمی اعتراف است (از جمله کتاب "یادداشتهای زیرزمینی اش") می‌گوید باید خیلی ژرف‌تر و دقیق‌تر و تا مرز آگاهی قطعی در روح خود فرو رویم تا اینکه بتوانیم خواسته‌ها، امیال و سویه‌های لذت بردنهای بیمارگونه را فهم کنیم. و هم او در باره زندگینامه نویسی می‌گوید: "نویسنده‌ای که در این زمینه کاملاً جانب حقیقت را مراعات کرده و به راستی به آن وفادار مانده باشد، مطلقاً وجود ندارد. هیچ وقت انسان نمی‌تواند درباره خودش تمام حقیقت را بنویسد. هاینه گفته است، در مثل روسو در کتاب "اعترافات" بدون تردید درباره شخص خودش دروغ گفته و خود را متهم کرده است، و به نظر من هاینه حق دارد. خوب می‌فهمم که حق دارد. گاهی ممکن است شخصی فقط به سبب شهرت‌طلبی، حتی جنایتهایی را به خودش نسبت دهد. کاملاً در می‌یابم که این شهرت‌طلبی و تظاهر از چه نوع آن است. اما هاینه درباره کسی داوری کرده است که در برابر مردم اعتراف می‌کند و به اقرار می‌آید (یعنی روسو)، اما من فقط برای شخص خودم می‌نویسم.»

اما گمان می‌رود که راوی "یادداشتهای زیرزمینی" نیز، رو به سوی مخاطبی دارد؛ چرا که هیچ فردی که یکه و تنها و دور از سلسله روابط اجتماعی باشد، موجود نمی‌تواند باشد؛ پس آنچه گفته و نوشته می‌شود، به هر شیوه که بر زبان یا قلم بیاید، از رابطه موجود بین گوینده و نویسنده‌ای و شنونده و خواننده‌ای حکایت دارد. درست است که برخی مطالب را همه جا و به همه کس نمی‌توان گفت و شاید بتوان آنها را به دوستان نزدیک گفت، اما به احتمال، مطالبی موجود نیست که فرد خودش بداند و فقط بتواند به خودش بگوید و در زیر قفل و مهر فراموشی برای خودش نگاه دارد و در حافظه‌اش تکرار کند. فردی به هر حال به واسطه فشارها و القائات درونی و بیرونی روزی "راز سر به مهر" ناگفتنی را به گونه‌ای و در جایی بروز می‌دهد و حتی اگر بروز ندهد، وانگشتی نشان می‌دهد و کاری می‌کند که "سَر درون"، عیان می‌شود و ناخواسته به گوشها می‌رسد؛ همچنان که گفته‌اند: رنگ رخساره خبر می‌دهد از سر ضمیر!

باری "اعترافات" آگوستین نیز از این قاعده بر کنار نیست و در برخی جاها از کرانه جمله‌ها و کلمه‌ها، افعال و از نحوه گزاره‌ها،

معانی و مطالبی برمی‌خیزد که شاید خود نویسنده نیز قصد بیان آن را نداشته است. در مثل او در بخش "دزدی گلابی" - در زمانی که کودکی بوده است - به شدت خود و کودکان دیگر را محکوم می‌کند و آلوده گناه می‌داند، و این گناه را حتی به دوره شیرخوارگی کودکان تسری می‌دهد. می‌گوید نوزادی را دیده است که از حسد رنگ می‌باخت، زمانی که برادر خوانده خود را بر سینه مادر می‌دید، و به استناد کتاب مزامیر (۹۱: ۲) "از لحظه تولد گناهکار بودم و از زمانی که نطفه من در رحم مادر بسته شد، معصیت با من بود. او همچنین درباره کار دزدی در کودکی خود باور دارد که در این عمل محرکی جز نفس عمل شمر نداشته. آن کار زشت بوده اما او آن را دوست می‌داشته، یعنی علاقمند به تخریب بوده است. وسواس گناه که در زمان آگوستین بسیار قوی بود، در مقام راه سازش دادن عزت نفس با شکست ظاهری بر یهودیها پدیدار شد. به نظر مسیحیان، یهودیهای متأخر خبیث بودند و از شریعت پیروی نمی‌کردند، از این رو باید به وسیله محنت و رنج، پالوده شوند. از این جهت "دزدی گلابی" و "گناه کودکان" وسیله‌ای قرار می‌گیرد برای آگوستین مسیحی، بر ضد استدلالهای خاخامهای یهودی؛^{۱۱} و گرنه کدام کودکی را در کره خاکی ما می‌توان یافت که از گهواره، پارسا، زاهد و بری از هر خطایی بوده باشد. از سوی دیگر یادآوری خطاها، گناهان و کارهای زشت و شهوت‌ورزیها با استناد به گزارشهای علم روانکاوی - حتی در جایی که محکوم شود - از وسواسی حکایت دارد که آدمی فارغ از آن نیست و در بسیاری از موارد سبب آرامش و تسکین فرد خطاکار می‌شود.

آگوستین در جوانی به کارتاژ می‌رود و خود را در میان "دیگ جوشان شهوت" می‌یابد؛ سرگردان است و از خود بیزار و برای درمان خود به جست‌وجوی چیزی برمی‌خیزد که بتواند عاشقش باشد. عشق بورزد و با او عشق بورزند. روحش بیمار شده است، به تماشاخانه و نمایش گلا دیاتوری می‌رود و در پی لذتجویی است و برای گریز از بیزاری، رنجهای بسیار بر خود زورآوری می‌کند:

"در جست و جوی رنجی که به طور ژرف بر من زخم زند، نبودم؛ زیرا اساساً آرزو نداشتم که متحمل همان رنجهایی شوم که روی صحنه می‌دیدم، اما از حکایتها و افسانه‌ها که فقط پوست را می‌خراشیدند، لذت می‌بردم. اما پوست در محل خراشیدگی ملتهب می‌گردد، ورم می‌کند و از چرکی متعفن و زشت پر می‌شود."^{۱۲}

در این لذت‌جویی و بیزاریهایی بسیاری از عارفان و هنرمندان سهیم‌اند و دوره‌هایی از گناه و خطا را آزموده‌اند. البته روشن اندیشان این گروه توانسته‌اند به مدد لطف الهی از دوزخ رنج و گناه نجات یابند و به رستگاری و آزادی معنوی برسند؛ چرا که بخشایش الهی به تعبیر سعدی "چراغ توفیق فرا راه ایشان" قرار می‌دهد و آنان را به مرتبه والای رستگاری می‌رساند. خود آگوستین هم در زمانی که در ورطه گناه افتاده است، از نجات یافتن نومید نیست و می‌نویسد:

"زندگانی من پر است از چنین خطاهایی و تنها امیدم به لطف بیکران توست؛ زیرا هر گاه خزانه دل ما از این کار و بارهای

بی‌مقدار انباشته شود، رشته نیایش ما از هم می‌گسلد و حضور قلب خود را به وقت دعا از دست می‌دهیم و آن گاه که در پیشگاه توایم و صدای دلمان به گوش تو می‌رسد، همه نوع افکار ناچیز، راه خود را در این میانه باز می‌کنند و نیایش ما را آشفته می‌سازند.

اما "راوی" کتاب "یادداشتهای زیر زمینی" این مایه امید در حضور خدا بودن را نیز ندارد و رنج می‌برد و این رنج و شکنجه و همچنین تاثیر نیروی شر، در درون او به نهایت خود می‌رسد:

"هر چه بیشتر در دانش، به ماهیت خوبی و همه زیباها و عالیها فرو می‌رفتم و بر آنها واقف می‌شدم، به همان نسبت مستعدتر بودم که در آن منجلا ب به کلی نابود کردم."^{۱۳}

این راوی نیز مانند آگوستین در لجه خطا و پافشاری در زشتکاری فرو رفته است، اما آگوستین در همان زمانی که به گناه و شهوت‌رانی دست می‌یازد، واقف است که حوزه ملکوتی "زیباها و والاها و خوبیها" وجود دارد. نهایت اینکه گناهکار باید رو به سوی آفریدگار بیاورد و به مدد عنایت آفریدگار از گرداب فرو برنده گناه و امیال زشت نجات یابد. آگوستین در جست و جوی حقیقت و خوبی و نحوه پیدایش "شر" سرانجام به این نتیجه می‌رسد: «وفاق برخاسته از هنر اخلاقی را دوست می‌داشتم و از شقاق حاصل از زشتکاری بیزار بودم. این گونه بود که سرانجام اندیشیدم که "یکی" از "یکتایی" برخوردار است و "شر" از نوعی نفاق و پراکندگی.»

می‌پرسند با توجه به وجود و حضور آفریدگار، سرچشمه بدی چیست و شر از کجا می‌آید؟

مانویان می‌گفتند "ماده"، اصل شر است. از آنجا که "وجود" (هستی)، نیک است، پس آنچه ضد اوست، یعنی "عدم"، به ضرورت، بد و شر است. و ماده به یک معنا "عدم" و "نیستی" است.

آگوستین با این نظریه مخالف است و باور دارد ماده‌ای را که خدا آفریده چگونه می‌تواند شر و بدی باشد. باری ماده را می‌توان آغاز امکان و عدم تعیین تصور کرد و نمی‌توان آن را بد دانست. هر چه در طبیعت و جود دارد، نیکوست و هر چه نیکوست، وجود خود را از خدا دارد. اما هر چه هست به یک اندازه نیکو نیست، برخی نیکوست و برخی بیشتر نیکوست و آنچه چنین نباشد، "بد" است. بر حسب این استدلال هر گاه "شر" طبیعی را یکی از صفات ماندرگار اشیاء بدانیم، به طور قطع و بر حسب تعریف، "شری" در طبیعت وجود ندارد و به این ترتیب شر (بدی)، به کمتر نیکو تأویل می‌شود.

"اعترافات" آگوستین چنان که گفتیم اقرارنامه و حسب حال خود نوشت متفکری دینی است که حتی در زمانی که به فلسفه توجهی نداشته، می‌خواسته است به ریشه قضایای الهی و انسانی برسد. او در کتاب خود، افزوده بر گزارش لغزش، خطاها، کوششها و توفیقه‌ها و شکستهای خود، مدام از هستی آفریدگار و الطاف او سخن می‌گوید و از همان آغاز به درگاه خدا نیایش می‌برد:

"کدام ستایش می‌تواند سزاوار جلال آفریدگار باشد؟ قوت او چه شگرف و حکمتش چه اندازه بی‌انتهاست. خداوند! تو انسان را آفریدی و او بر حسب نهاد خود، تو را تسبیح می‌گوید... اندیشیدن

به تو او را چنان از اعماق جان بر می‌انگیزد که به چیزی جز تحسین و حمد تو قانع نمی‌تواند شد؛ زیرا تو ما را بهر خود آفریدی و دل‌های ما تا در تو نیاساید، آرام نمی‌گیرد.»^۳

این قسم نیایش در سراسر "اعترافات" به تکرار می‌آید و خیر از شور درونی و خداجویی می‌دهد.

آگوستین در واقع در برابر خدا ایستاده

است و حسب‌حال خود را می‌گوید و

نزد او اعتراف می‌کند، اما او در زمانی

که گناه کرده و در گمراهی بوده، هنوز

خدای مسیحیت را درست نمی‌شناخته؛

پس چگونه او را مخاطب قرار می‌داده

است؟ در اینجا می‌توان پرسید، آیا باید

نخست خدا را فراخواند یا او را شناخت؟

از نظرگاه آگوستین فراخواندن خدا خود همان ایمان

آوردن به اوست.^۴

شناخت آگوستین از طبیعت و پیرامونانش در

دوره کودکی غالباً بر پایه مطالبی است که

پدر و مادر و خویشان، مدتی بعد از وقوع

رویدادها برای وی بیان داشته‌اند و او اکنون

دربارۀ این مطالب می‌اندیشد. لحن کلام،

لحن کلام بزرگسالان است؛ یعنی لحن

کلام کسی است که نه فقط رویدادها

را گزارش می‌دهد، بلکه دربارۀ آنها

قضاوت نیز می‌کند، و همین حال را

دارد توصیف دوره‌های نوجوانی و

جوانی او. او نخست دوره نوزادی‌اش

را وصف می‌کند: خنده‌ها، گریه‌ها،

لجاجت‌ها، مکیدن شیر از پستان

مادر و... و می‌گوید: «این مطالب

را دیگران به من گفتند.»

دربارۀ دوره نوجوانی نیز گرچه

می‌گوید رویدادها را آن طور

که بوده شرح می‌دهد و به استقبال

حوادث نمی‌رود، باز از لحن کلام

پیداست که رویدادها را در حال و فضای

دوره نوجوانی و از نظرگاه نوجوانی

بی تجربه نمی‌بیند و در بازگشت به

سوی رویدادهای آن دوره، داوری،

سخنوری، و باورهای کنونی خود را

نیز به همراه دارد.

شاید آگوستین نیز مانند روسو

گناهی را به خود نسبت

می‌دهد که مرتکب آنها نشده

همچنین دزدی گلابی که حاکی

شیطن و بازیگوشی همه کودکان است، به نحو عجیبی زیر قلم او به گناهی بزرگ، گناهی همیشگی و حاکی از شرارت فطری بشری، بدل می‌شود. این قضاوت سهمگین درباره خطاهای کودکان و نیز درباره کارهای نابهنجاری که نوجوانان به تقلید از یکدیگر می‌کنند، گویی اقامه دعوی و قضاوت درباره شخص خود اوست. او پس از گرویدن به مسیحیت و یافتن مقام کلیسایی، مریدان بسیار یافت که وی را مقدس و به دور از هر خطا و گناهکاری می‌دانستند. شاید او می‌خواست است نشان بدهد که انسان جایز الخطاست و هیچ فردی مطلقاً پارسا نیست، اما می‌تواند با رنج و کوشش زیاد و پاک کردن دل از اهو و امیال مادی به این مرتبه برسد، و مهم‌تر از همه اینکه می‌خواسته است بگوید هر خصلت پسندیده‌ای که انسان دارد به لطف و عنایت خدا در او پدید آمده؛ افزودن بر اینکه به این نظریه رسیده بوده است که "بی عنایات خدا هیچم، هیچ" نیز می‌توان پذیرفت چون استاد سخنوری بوده، شیوه کار سخنوران و واعظان در او مؤثر افتاده و در کار توصیف خطاها و گناهان دوره‌های کودکی و نوجوانی، وی را به مبالغه‌گویی واداشته است. درست است که لحن کلامش صادقانه است، اما به هر حال نوشته او خالی از مبالغه نیست.

"اعترافات" مانند دیگر زندگینامه‌های خود نوشت، به ضرورت، متنی است بیان‌کننده بازگشت فرد به زمان گذشته. نویسنده آن بیشتر به نکته‌ای یگانه می‌اندیشد و قضایای دیگر را از یاد می‌برد یا در پرتو آن نکته اصلی، سایر قضایا را از یاد می‌برد. در اینجا "نکته اصلی"، "گناه" (گناه نخستین) است و رستگاری و نجات از گناه و رسیدن به ایمان مسیحی. "اعترافهای آگوستین عناصر دیگری را نیز در بر دارد. یادآوری‌های شورانگیز فردی جوای حقیقت، اوصاف پر آب و تاب نویسنده‌ای سخنور، آگاهی‌های گسترده‌ی متدینی کنجکاو و پژوهنده و خودآگاهی انسانی که به نکته و رویدادی یگانه می‌اندیشد و همه قضایای گذشته را در پرتو آن نکته اصلی بازسازی می‌کند. با توجه به زمانی که آگوستین، "اعترافات" خود را نوشته است، زمانی که بحران امپراطوری روم را فرا گرفته و امواج باورهای مسیحی و تفکرات فلسفی مانویان، نو افلاطونیان و رواقیان، ایتالیا و شمال آفریقا را درنوردیده، این قسم فرو رفتن در اقیانوس زمان گذشته و بر کشیدن رویدادهای آن به سطح زمان حال و توصیف آنها، از لحاظ ادبی، نوعی پایه‌گذاری سبک است؛ سبکی که بعدها در کارهای روسو، گوته، پروست، تالستوی، داستایفسکی و جویس و دیگران، صورتی کاملاً داستانی به خود گرفت. چنان‌که داستایفسکی در نظر داشت کتابی در چند جلد زیر عنوان "اعترافات یک گناهکار بزرگ" بنویسد. (بخشی از این طرح گسترده به نام "برادران کارامازوف" به چاپ رسید). زمان چند جلدی "در جستجوی زمان گمشده" پروست نیز، زندگینامه خود نوشت است و در این زمینه تحلیلی‌ترین و ژرف‌ترین نمونه این قسم هنر نویسندگی است.

در "اعترافات" آگوستین، رویدادها توالی زمانی دارند. از نوزادی و کودکی او آغاز می‌شوند و به رویداد اسفبار مرگ «مونیکا»

پایان می‌گیرند. او مرگ مادر را با لحنی پرشور و اندوهبار توصیف می‌کند. مونیکا بیمار می‌شود و به بستر می‌افتد، بی‌هوش می‌شود و بعد به خود می‌آید و به دو پسرش خطاب می‌کند که مادرتان را در همین جا (میلان) به خاک خواهید سپرد. برای او اهمیتی ندارد که در وطن یا دور از آن دفن شود؛ مهم این است که پسرانش در زمان نیایش در محراب، وی را به یاد داشته باشند.

«مونیکا» در روزهای آخر زندگانی از حقیر بودن دنیا و موهبت مرگ سخن می‌گفته و دلیرانه به استقبال مرگ می‌رفته. از فکر ترک بدن در جایی دور از زادگاهش نمی‌هراسیده؛ چرا که «هیچ چیز از خداوند دور نیست و انسان نباید بیمی به دل راه دهد که مبادا روز رستاخیز آرامگاه او را نیابند.» با مرگ مادر، آگوستین به صورت فردی مسیحی تولدی دوباره می‌یابد.

اوصاف مکانها، کارها، مناسبات خانوادگی و شغلی و دوستانه آگوستین با دیگران در اعترافات به طور تفصیلی بیان نمی‌شود. بیشتر آنچه می‌نویسد، نیایش آفریدگار است و حمد او و وصف حکمت بالغه وی، همه پرسشها و دعاها و التجها به آفریدگار ارجاع می‌شود. اعترافهای نویسنده همیشه با اقرار به گناه همراه است. کتاب بیانگر سیر و سلوک روحی است و آگوستین مانند الهی‌دان دانمارکی دوره جدید، سورن کی‌یر که‌گور، همیشه رو به خدا دارد و در این عرصه است که خود را با شنده‌ای حقیقی می‌بیند. اندیشه مهم او، اندیشیدن به خداست و بقیه قضایا در برابر این دلمشغولی بزرگ رنگ می‌بازد. روایت زندگانی دنیوی نویسنده و دگرگونیهای دوره کودکی و جوانی و کار و بارهای او مختصر است و نیاز دارد که با کمک دیگر نوشته‌های او تکمیل شود.

الگوهای روایتی کتاب «اعترافات» زیاد است و کتاب بر اساس «طرحی جامع» نوشته نشده. گاهی روایتها صورت موعظه دارد، گاهی به شکل نیایش در می‌آید، زمانی مجادله‌های کلامی و دفاع از آیینهای کلیسا، کتاب را به نوشته‌ای جدلی تبدیل می‌کند و به هر حال با دفتر نهم - یاد کردن از مراسم دفن مادر - پایان می‌گیرد. چهار دفتر دیگر خطاب به خواننده و طلب دعا از اوست و وصف لطف بی‌پایان الهی (دفتر دهم)، و نیز شرح نخستین جمله از «سفر پیدایش»: در آغاز خدا آسمان و زمین را آفرید و گفت و گو درباره زمان (دفتر یازدهم)، تاویل آسمان به معنای عالم روحانی (ملکوت) و تاویل زمین به «ماده بی‌شکل ...» (دفتر دوازدهم). دفتر پایانی، تفسیر تمثیلی آفرینش است، آن طور که در آغاز «سفر پیدایش» آمده است و روشن است که چنین گزاره‌ها و استدلالهای کلامی، جنبه داستانی ندارد و جزو ساختمان «اعترافات» نیست. برای کسی که دوستدار خواندن زندگینامه و داستان است، چهار دفتر پایانی «اعترافات»، اضافی و خسته‌کننده است و احتمالاً فقط می‌تواند علاقه‌مندان به مسائل کلامی و فلسفی را خوش آید.

گفته‌اند که چهار دفتر پایانی اعترافات اضافی نیست و جزو ساختمان اثر است، به این دلیل که کتاب، زندگینامه روحی است؛ پس نظر گاه کلامی نویسنده به طور آشکار به موضوع ربط دارد و افزوده‌اند که اعترافات را در مقام «دفاعیه» (آپولوژی) در نظر

باید گرفت؛ چرا که می‌خواسته نشان دهد چگونه از گمراهی‌های یافته و به باورهای کنونی‌اش رسیده است. گمان می‌رود که کتاب او دفاعیه‌ای است در برابر کسانی که فکر می‌کردند آگوستین هنوز تحولی را از سر نگذارنده و باورهای دیگری دارد.^{۱۶} اما نیک که بنگریم در می‌یابیم که وی از «سخنوری» و «فن تبلیغ» بهره می‌گیرد تا نوگرویدگان را راهنمایی کند و به آنها نشان بدهد آفریدگار به شیوه‌های گوناگونی در زندگانی انسان دخالت می‌کند؛ در رویاها و شهوذهای انسانی حضور می‌یابد تا او را رستگار سازد. در دفترهای پایانی «اعترافات» همه رویدادهای تنانی و روانی زیر پوشش تئولوژی مسیحیت قرار گرفته است و دیگر رنگ داستانی ندارد. او چند جمله «سفر پیدایش» را تفسیر و تاویل می‌کند و سپس با شتاب به گفت‌وگو درباره «عنایت‌الهی»، «گناه بشری» و «رستگاری» از نظرگاه فردی دارای مقام و منصب کلیسایی و دیگر مطالب کلامی می‌پردازد. او خود می‌نویسد: «خداوند! ... اگر قرار است همه آنچه را که درباره این ماده بی‌صورت (زمین ناپیدا و بی‌شکل، هاویه بدون نور، ماده آغازین که در واقع هیچ است) (زمین هنوز برهوتی تهی بود. سفر تکوین [پیدایش، ۱:۲]) به تو بگویم و اگر باید آن را در این کتاب بیاورم، ناگزیرم اعتراف کنم وقتی که نخستین بار درباره این صورت بی‌شکل مطالبی شنیدم، نه من معنای آن را دریافتم و نه کسانی که از آن یا من سخن می‌گفتند.^{۱۷}

آگوستین می‌داند که تبیین مشکل «آفرینش از هیچ» از عهده‌اش بیرون است و تازه اگر بتواند در این زمینه توضیحی نیز به دست دهد، شنونده تحمل شنیدنش را ندارد. در اینجا این موضوع به پیش نما می‌آید که «اعترافات» شاید مقدمه‌ای بوده است برای رسیدن به مشکلهای کلامی و فلسفی «عنایت‌الهی»، «زمان»، «آغاز جهان» و «رابطه آفریدگار و آفریده». نه نوشته و کتابی داستانی. به همین دلیل بسیاری از مطالب «اعترافات» و به ویژه بخشهای پایانی آن برای خوانندگان امروزی جذابیتی ندارد. در اینجا «سخنوری»، اغرا و ترغیب بر خیال آفرینی پیشی گرفته و کتاب را در مجموع به صورت اثری آموزشی در آورده است. البته این را نیز می‌توان گفت که آگوستین در نوشتن اعترافات مقاصد دیگری نیز داشته است: از جمله اقرار به گناه و غوطه‌وری در خطاها و شهوات انسانی گناهکار و نجات یافته و در این زمینه کار نویسنده را می‌توان قسمی «درمان» دانست. او در توضیح رویدادهای گذشته و لغزشهای دوره جوانی، گرچه جزئیات وقایع و طیفهای رنگارنگ آنها را تجسم نمی‌دهد، با این همه با لحنی دردمندانه مطالبی به دست می‌دهد که از لحاظ ساختار روایی به «اعترافات» تالستوی و روسو همانند است.

غوطه‌وری در شهوات تنانی، به ناچار واکنشهایی در انسان پدید می‌آورد؛ همچنان که زهدورزی افراطی. انسانی که می‌خواهد در زندگانی به مرتبه‌ای بالاتر برسد، در خود کاوش می‌کند و کارهایی را که کرده است از نظر می‌گذراند. داوری جامعه و دیگران نیز این نکته را به او القا می‌کند که برخی کارها صواب و برخی

کارها ناصواب بوده است؛ بنابراین کشمکشهای غریزی از سوی و معیارهای اخلاقی از سویی دیگر، در فرد به ستیزه می‌پردازند. چنین فردی می‌داند آنچه می‌کند خطاست، اما به تاثیر محرکهای شدید تنانی باز به سوی کارهای ناصواب می‌رود؛ همچنانکه معتادان به‌رغم خواست خود، برای تسکین درد به سراغ مواد مخدر می‌روند. اما این مواد به جای اینکه درد را تسکین دهند بر شدت آن می‌افزایند؛ یعنی تشنه با نوشیدن آب شور تشنه‌تر می‌شود. آگوستین در دفتر ششم «اعترافات» این موضوع پر تعارض را به شیوه‌ای موثر و هنری نمایش می‌دهد. او دوستی دارد به نام «الیپوس»، جوانی جویای دانش و دوستی که در برابر امیال جنسی نیز به شدت خویشتندار است. این مرد در اوان جوانی عشقبازی را تجربه کرده، اما به این کار خو نکرده است. سپس کار عشق و عاشقی تنانی را عملی لغو دانسته و پارسایی پیشه کرده است. آگوستین در این زمان به فلسفه نوافلاطونی دلبستگی دارد و چون «الیپوس» او را از زناشویی برحذر می‌کند، می‌گوید هستند کسانی که به‌رغم داشتن همسر، همچنان عاشق دانایی‌اند. با همسر و دوست مهر می‌ورزند و آنان نیز به ایشان عاشق‌اند. این بیماری [از نظر گاه بعدی او] تن وی را در بند می‌کشد و زنجیر لذتهای مرگبارش را با خود می‌کشد. افزوده بر این، وسوسه‌های شیطانی آگوستین را وا می‌دارد به اغوای دوستش برخیزد و او را نیز به این دام بیفکند: «حیرت‌الیبوس از آن جهت بود که مرا که در نظرش بزرگ می‌نمودم، این گونه اسیر امیال شهوانی می‌دید. زمانی که می‌گفتم تاب زندگانی در غرویت را ندارم، به شگفتی در می‌آمد. نتیجه سخنان من آن شد که او نیز آرزوی ازدواج را در سر بپروراند. البته خود را به لذت شهوانی نسپرد، بلکه تنها انگیزه‌اش کنجاوی بود. مشتاق بود بداند آن چیزی را که زندگانی من در نظرش چنان خوشایند می‌نمود، چگونه چیزی است... تن در دادن به این تجربه برای او همچون سقوط در وضعی بود که موجبات حیرتش را فراهم آورده بود»^{۱۸}

می‌بینیم که در این فراز و در فرازهایی همانند آن، نوعی آزمون روانشناسی درونگرانه وجود دارد و اگر چه ماهیت تجسمی و تصویری ندارد، از لحاظ سخنوری و فاش گفتن اسرار پنهانی صاحب منصب کلیسایی، طرفه است. هم می‌خواهد بداند در زمان ارتکاب گناه چه حالتی داشته و هم می‌خواهد دیگران را در تجربه‌های خود شریک سازد و در همان زمان در برابر خدا به اعتراف گناهان بپردازد. از دفتر دهم بر می‌آید که او از بابت رواج موسیقی در کلیسا نگران است. این موسیقی‌ای را که در کلیسا مشوق اشخاص با ایمان برای عبادت می‌دانند، آیا دانستگی اسقفی جایز الخطا را منحرف نمی‌کند؟ بیشتر مطالب اعترافات، تامل درباره کردار خود نویسنده یا نیایش خدایی است که فراسوی شناخت بشری قرار دارد. اما در همه حال آهنگ سخن آگوستین دردمندانه، صمیمانه، و شورانگیز است.

می‌دانیم که اتو بیوگرافی (زندگینامه خود نوشت) در صورتی

مطبوع طبع مردم صاحب‌نظر می‌شود، که حاوی مطالبی تازه، مهم و خلاف آمد عادت باشد. انسانی عادی که زندگانی معمول را می‌زید و هر روز تازه‌اش مشابه روز پیش است، نه ماجرا و زندگانی‌نامه‌ای دارد و نه قصه‌ای، «نجات از گمراهی» (اعترافات) محمد غزالی از آن رو طرفه است که مردی دانشمند صاحب مقام در دربار سلجوقیان و نظامیه بغداد، ناگهان به همه جاه و جلال دنیوی پشت پا می‌زند و ترک جاه و مال می‌گوید و چند سال متوالی در گوشه‌ای منزوی و معتکف می‌شود و حتی برای پست کردن نفس اماره، طهارتگاه خانقاه را می‌شوید.^{۱۹} شخصی مانند ناپلئون که از افسری به امپراطوری رسید و غوغایی در جهان بر پا کرد، می‌تواند آیین عبرت یا ابزار تقلید شود اما بسیاری از سربازان و سرداران او که در رکابش به این کشور یا آن کشور رفتند و جنگیدند، پیروز شدند یا شکست خوردند، ماجراهای درخور توجهی نداشته‌اند؛ همچنان که رمانهای «بینوایان» هوگو و «جنگ و صلح» تالستوی در سراسر کره زمین خواننده دارد، اما رمان فالان نویسنده افغانی را شمار اندکی می‌خوانند.

اعترافات فردی مانند آگوستین یا حسب حال کسی مانند غزالی بیشتر شرح سیر و سلوک روحی است و با آنچه در مثل، سردار و سیاستمداری مانند دوگل نوشته، تفاوت ماهوی دارد. زندگانی‌نامه آگوستین شرح سفر به درون است و بیوگرافی دوگل بیان سفر برون. کتاب غزالی نیز همین طور است. خود او می‌نویسد: «هر روز به مسجد صخره وارد می‌شدم و در به روی خود می‌بستم؛ یعنی در گفت‌وگو یا خلق را.» بحران روحی و بحران زمانه، غزالی را به فرار

از بغداد تشویق کرد. مدتی نگران و دودل بود، اما سرانجام زمانی که بغداد را ترک می‌گفت، شادی کسی را داشت که گویی سراسر دنیا را زیر پای خود می‌یافت. شاید در رواج جاه‌طلبی‌هایی که در گذشته وی را به سرگیجه شک و غرور افکنده بود، بارها بر خود بالیده بود که در همه عرصه علم هیچ قله‌ای نیست که وی آن را به زیر قدم نیاورده باشد. اکنون که همه چیز - حتی علم مرده ریگ اهل مدرسه - را در پس پشت می‌نهد، همه دنیا و جاه‌طلبی‌هایش را در اوجی تازه به زیر پای خود می‌دید.^{۲۰}

خواننده با خواندن «نجات از گمراهی» غزالی تا حدودی در می‌یابد که چرا او به ترک مدرسه گفت و به خانقاه درآمد، اما گمان می‌رود سیر درونی و برونی آگوستین از سیر و سلوک غزالی غامض تر باشد. آگاهی از انگیزه نگارش او از نظر گاه خود او، دشوار است. در این قسم کتابها قاعده بر این است که نویسنده حسب حال خود را به طور منظم بنویسد و تجربه‌های خود را بر حسب توالی زمانی شرح دهد. اما دفترهای کتاب آگوستین به این قاعده چندان پایبند نمانده است. گاهی نویسنده مطالبی را از قلم می‌اندازد یا مطالب را با چنان تفصیلی به قلم می‌آورد که خواننده، خواندن آنها را دشوار می‌یابد. متن، نوسان دارد و جمله‌ها به صورتهای گوناگون نوشته می‌شود. کتاب هم نیایش است و هم ندبه‌زاری؛ هم روایت ساده است و هم اشاراتی در خور تفسیر و تاویل. پر است از نقل گفته‌های تورات، انجیل و نوشته‌های ویرژیل و نویسندگان غیر مسیحی با نتیجه‌گیری و تاویلهای خود نویسنده. بنابراین، ویژه، گمان برده اند که اعترافات، «گفتمانی چند آوایی



است و نه نوعی بیان ملودیک ساده؛ به این دلیل که در متن این کتاب ارتباطهای بسیاری با طیف گسترده‌ای از اندیشه‌ها و باورهای غیر مسیحی بازتاب یافته است که تنوع و چند آوایی بودن متن را تعهد می‌کند. ۲۱ این داور را به این صورت نمی‌توان پذیرفت. متن چند آوایی، متنی است که نویسنده به اشخاص داستانی اش اجازه می‌دهد بر حسب ساز و کار تنانی و روانی خود ببالند و محیطی برای آنان فراهم می‌آورد، تا باور خودش را قرقگاهی برای منع گفتار و اندیشه دیگران نسازد. زمانی که چنین محیطی فراهم آمد، آوای اشخاص داستانی، آوای شخص نویسنده نیست. در مثل، در رمان «برادران کارامازوف»، البوشا سخنگوی عشق و مهریانی مسیحی است، دیمتری آوای اهل عشرت و لالابالیه‌ها را بازتاب می‌دهد و از این سویه، به پدرش شبیه است. اما ایوان، متفکر است و مانند خود نویسنده دلمشغول ستیزه باورمندی و ناباورمندی، اسمر دیاکف (فرزند نامشروع) خانواده، کسی است که جز سرسپردگی به فردی قدرتمند، کاری از دستش بر نمی‌آید و به اغوای ایوان، پدر را می‌کشد. سخنها و کارهای این اشخاص القا نویسنده نیست و در بسیاری از جاها به‌رغم باورهای نویسنده، در متن انعکاس می‌یابد. کانون هنر رمان نویسی (پوتتیک) داستایفسکی، گفتمان آزادانه‌ی اشخاصی است که بدون نظارت نویسنده به زمان می‌آیند، باختین می‌نویسد:

«ما داستایفسکی را یکی از بزرگ‌ترین ابداع‌کنندگان عرصه متن چند آوایی می‌دانیم. به نظر ما او گوته کاملاً جدیدی از تفکر ادبی را به وجود آورد که ما آن را آواهای چندگانه نوع رمان به شمار آوردیم و نامیدیم. این گونه تفکر ادبی بیان خود را در رمانهای داستایفسکی یافت، اما مفاد آن فراتر از محدوده‌های رمان رفت و برخی اصول بنیادی زیبانگاری اروپایی را زیر تأثیر قرار داد. حتی می‌توان گفت چیزی مشابه روش جدید هنری ادب جهان آفرید؛ روشی که در آن، بسیاری از جهات شکل قدیمی هنری، به طور بنیادی بازسازی شد.»^{۲۲}

یکی از نمونه‌های نادر متن چند آوایی در دنیای باستان، گفت‌وگوهای سقراطی است. سقراط با دیگران گفت‌وگو می‌کرد، سخنان خود و دیگران را به محک انتقاد می‌زد و پاسخ جزئی به پرسشها را نمی‌پذیرفت، زمینه‌گفتمانها در رساله‌های سقراطی «خنتی» (خاکستری) است؛ نه سیاه است و نه سفید. بومی است آماده برای نقش کردن تصاویر متنوع و سپس مساعد، برای پاک کردن آن تصاویر و کشیدن تصویرهای جدید و این کار هر بار از نو آغاز می‌شود و هرگز از نو شدن باز نمی‌ایستد.

«اعترافات» آگوستین کتاب مهم و در خور توجهی است. در نوع خود از بهترینهاست، اما چند آوایی نیست. تنوع و سایه روشن زیاد دارد. در آن شعر، فلسفه، الهیات، سخنوری، تجربه دوره‌های نوجوانی، جوانی، میانه‌سالی، بیان اندیشه و آیین مانویان و نویسندگان و شاعران غیر مسیحی هست، اما همه اینها از نظرگاه اسقفی نوشته شده که باور داشت کلیسای کاتولیک حرف اول و آخر را زده و حقیقتی جز حقیقتی که این کلیسا می‌گوید، وجود

ندارد. نظر نهایی او به استناد «نامه‌های پولس رسول به رومیان» این بود که ما را از گناه گریزی نیست؛ مگر آنکه فیض الهی ما را نجات دهد و نمی‌توان درباره اینکه چه کسانی باید نجات یابند، چون و چرا کرد. و نیز در کتاب «در باب آموزه‌های مسیحی» به این نتیجه رسید که فن بلاغت را می‌توان در تبیین حقایق مسیحی به کار گرفت و در «اعترافات» همه مهارتهای فن بلاغت را که می‌توان در اثبات یا بازگو کردن باور و تجربه فراهم آورد، به کار برد. مهم‌ترین موضوعی که در «اعترافات» بازتاب یافته و با روشنی نادری توصیف شده، «زندگانی یک انسان» است. زندگانی یک انسان در مقام جهان کوچک، دارای ظرفیت بسیار، برای والاتر شدن.

انسان آفریده خدا و دارای روح الهی که به واسطه لغزش و گناه از آفریدگارش دور و بیگانه شده، اما از پناهنده و جویای اصل خویش است. این انسان به شرط تلاش و در راه رسیدن به آفریدگار خویش و بهره‌مند شدن از عشق معنوی به ساحل رستگاری خواهد رسید و گناهانش باز خرابه خواهد شد. آرزوی آگوستین این بود:

«بگذار تا به تو معرفت حاصل کنم زیرا تو خدایی هستی که به من علم دادی. بگذار به همان روشنی که مرا می‌بینی، من نیز تو را رؤیت کنم. تو به روح من قدرت می‌بخشی. پس به درون آن بیا تا او را شایسته حضورت سازی.»^{۲۳}

آگوستین اعترافات خود را می‌نویسد و آن را ادامه می‌دهد. به وضع پیشین اقرار می‌کند، حال کنونی خود را آشکار می‌سازد. به این ترتیب اعتراف، دل او را هم‌زمان، سرشار از شادی و بیم و امید و اندوه می‌کند.

در این زمینه، هم آفریدگار را مخاطب قرار می‌دهد و هم اهل ایمان را که در شادی او سهیم‌اند.

پانوشته‌ها:

۱. اعترافات: ترجمه سایه میثمی؛ ص ۱۱۵، تهران ۱۳۸۱.
- ۲ و ۳. ۴. اعترافات، همان، ص ۸۳، ص ۲۵۵، ص ۹۸.
۵. آگوستین؛ کارل یاسبرس؛ ترجمه دکتر محمدحسن لطفی؛ ص ۲۰؛ تهران ۱۳۶۳.
- ۶ و ۷. تاریخ فلسفه غرب، ب. راسل، ترجمه نجف دریابندری، ۴۸۸ و ۴۸۹، تهران ۱۳۷۳.
۸. اعترافات؛ همان؛ ص ۲۸۷.
۹. یادداشتهای زیر زمینی؛ ترجمه رحمت الهی. صص ۷۶ و ۳۵؛ تهران؛ ۱۳۶۹.
۱۰. تاریخ فلسفه غرب؛ همان؛ ص ۴۸۹.
۱۱. اعترافات؛ همان؛ ص ۴۸۹.
۱۲. یادداشتهای زیر زمینی؛ همان؛ ص ۲۲.
۱۳. اعترافات؛ همان؛ ص ۴۸.
۱۴. اعترافات آگوستین؛ جیلین کلارک؛ ترجمه رضا علی‌زاده؛ ص ۵۴؛ تهران؛ ۱۳۷۹.
۱۵. نشانه‌های به‌رایی؛ والتر بنیامین؛ ترجمه بابک احمدی؛ تهران؛ ۱۳۶۶.
۱۶. اعترافات آگوستین؛ همان؛ ص ۵۸.
- ۱۷ و ۱۸. اعترافات؛ همان؛ صص ۳۹۳ و ۱۹۰.
- ۱۹ و ۲۰. فرار از مدرسه؛ دکتر عبدالحسین زرین کوب؛ ص ۹۱ به بعد، تهران؛ ۱۳۶۶.
۲۱. اعترافات آگوستین؛ همان؛ ص ۶۱.
۲۲. خوانش دیالوژیک؛ L. pearce؛ ص ۴۳؛ لندن؛ ۱۹۹۴.
۲۳. اعترافات؛ همان؛ ص ۲۹۳ به بعد.